

شهرزاد و هزار یک شب داستان

*Andrei Rimsky
Korsakov*



آموزشگاه موسیقی پارس
PARS MUSIC INSTITUTE



parsmusicinstitute



www.parsmusic.info

داستان سرایی و موسیقی و نقاشی و نقاشی از کهنه‌ترین کارهایی است که بشر انجام داده. به واسطه‌ی اکتشاف‌های تازه دیگر می‌دانیم که بشر دست‌کم شصت‌هزار سال است که به موسیقی سرگرم کرده و نقاشی‌های غار لسکو و دیگر دیوارنگاره‌های انسان بر دیوارها و مجسمه‌هایش نشان می‌دهد که اجداد ما چند ده هزار سال است که به طریقی به زبان هنر برای همدیگر داستان گفته‌اند.

داستان فقط ما را سرگرم نمی‌کرده، بلکه ما به واسطه‌ی داستان جهان خود را توضیح داده‌ایم و هنوز هم همین کار را می‌کنیم.



برای داستان گفتن، هر کس زبانی دارد؛ یکی قلم‌مو و بوم را زبان خویش می‌داند و یکی قلم و جوهر یا صفحه‌کلید را، یکی هم نوای موسیقایی را وسیله‌ی داستان‌سرایی می‌کند. بعضی از این داستان‌ها روایت‌گر ماجراهاست و برخی‌شان راز آمیزتر است.

موسیقی هم از آن زبان‌های راز آمیخته است. یکی از برجسته‌ترین راویان داستان‌ها به زبان موسیقی، رهبر و موسیقی‌دان آمریکایی، لنارد (لئونارد) برنستاین بود که گاه پیش از اجرا، برمی‌گشت و برای مخاطبان‌ش از داستان اثر می‌گفت. یادم هست که باری چوب رهبری را بالا گرفت و ناگهان ایستاد، بازگشت و به حاضران در تالار گفت، آیا لازم است که داستان این سمفونی هایدن را برایتان تعریف کنم؟



**حاضران هم با چنان شور و شعفی فریاد بر آور دهند
که بله، داستان بگو!**

**وقتی پای داستان گویی در میان باشد، نام شهرزاد
قصه گو پیش از خیلی ها به ذهن ایرانی ها خطور
می کند. داستان گوی داستانی که هزار و یک شب
پایید. داستان شهرزاد داستانی شگفت آور است.
سلطان که از همسر خود به خشم آمده، تصمیم
می گیرد که هر شب کنیزی را فرا بخواند و صبح
فردا جانش بستاند... تا این که شهرزاد به اندرونی
سلطان می رود و هر شب داستانی تازه برایش
می گوید، داستانی چنان شگفت انگیز که سلطان را
یاری گرفتن جاننش نیست و از بیم آن که آخر
داستان را نشنود، هزار و یک شب صبر می کند تا
این که سرانجام دلش به رحم می آید.**



ریمسکی کورساکف در تابستان ۱۸۸۸، سویت سمفونیکی به این نام نوشت. اثر کورساکف با تم یا درون مایه‌ای باوقار، سنگین، و متکبرانه شروع می‌شود.

همین که این تم به گوش شنونده می‌رسد، می‌داند که این تم، خود سلطان است. انگاری می‌خواهد مخاطب را بترساند و بگوید که «من آمدم، برخیزید و احترامم کنید». بعد از سلطان (شهریار) نوبت تم دیگری است که بی‌برو برگرد معلوم می‌شود که تم شهرزاد است. تکنوازی ویولن با چنان ملاحظت و نرمشی آغاز می‌شود که همان دم اول آدم به قصه‌گوی قصه دل می‌بازد.



نواي نرم خيز و فرود ويولن راستي که شنونده را خواب مي کند، انگاري که مادر بزرگ، سر نوه در بالين گرفته و داستاني شيرين برايش مي گويد تا خوابش ببرد. هارپ (چنگ) با سه آگوردش هوش از سر آدم مي ربويد و ناگاه از جهان خود به جهان خيال انگيز و پرماجراي شهرزاد و قصه هايش وارد مي شويم.

داستان هاي هزار و يك شب با «سندباد بحري» و سفرهاي دريائي اش آغاز مي شود. صدای ارکستر راستي که همچون صدای امواج درياست؛ گاه خروش مي کند و بي مهابا چنان بالا مي رود که گويي همين حالا کشتي به قعر دريا برمي گردد و گاه با چنان خرامش و لطافتی فرو مي آيد که خبر از روزي خوش در ميان دريا و زير آفتاب تابان مي دهد.



هر بار که ارکستر گامی تغییر می‌دهد، یا به قول اهل موسیقی مدولاسیون (دگرش) می‌کند، معلوم است که پیچ و خمی در داستان رخ داده است.

موومان دوم باز با همان تم شهرزاد آغاز می‌شود، اما این بار انگاری که شهبانوی قصه‌ی ما کمی از بیم جان رهیده و حالا با صدایی رساتر و روشن‌تر سخن می‌گوید. موومان دوم همان داستان «شهرزاده‌ی قلندر» است. تم این شهرزاده به زبان بادی چوبی‌های ارکستر روایت می‌شود. نغمه‌های و ملودی‌های آشنای شرقی در این موومان بسیار زیاد است. شکی نیست که بر بال داستان شهرزاد رو به شرق می‌رویم و هرچه پیش می‌رویم، راز آمیزی و شگفتی داستان هم بیشتر می‌شود.



در داستان شهرزاد، سه شهزاده‌ی قلندر روایت می‌شوند، اما راستش من دریافتم که روایت کورساکف کدام شهزاده را می‌خواهد برایمان بازگو کند. شاید هر سه!

داستان دل‌داری و دلدادگی در موومان سوم، «شهزاده و شهدخت جوان» به اوج می‌رسد. این موومان اثر با چنان ملودی‌های دل‌نشینی نوشته شده است که راستش عجیب نیست اگر قسمت محبوبتان باشد.

اما موومان آخر موومان جلوه‌نمایی خود شهرزاد است. این موومان که «جشن در بغداد؛ دریا؛ کشتی شکسته به سخره؛ و پایان» نام دارد با ورود سلطان بی‌تاب آغاز می‌شود. او دیگر طاقت ندارد و از شهرزاد می‌خواهد که داستان را به آخر برساند.



دیگر شکیب ندارد و بی صبرانه مشتاق است تا آخر داستان را بشنود. هر صبح، مأمور برای گرفتن جان شهرزاد به پشت در آمده و سلطان او را برگردانده است و حالا که داستان دارد به آخر می‌رسد، التهاب و بیم شهرزاد هم عیان شده و ناشکیبایی سلطان هم ناگفته پیداست. ارکستر هر دو تم را با چنان شور و التهابی ادا می‌کند که ناخواسته شنونده هم ترس بر جاننش می‌افتد. مبادا که جان شهرزاد در خطر باشد! مباد که سلطان در آخر کار، جان قصه‌گو رو بگیرد و سر حرف خود بماند! در داستان، هر صبح که مأمور به پشت در اندرونی می‌آید، سلطان او را باز می‌گرداند و به او می‌گوید که فردا بیاید.



آخر کار که می‌رسد، بی‌شکبی و خشم سلطان دیگر در تم نرم و دل‌نشین شهرزاد حل می‌شود و آنگاه است که شنونده خیالی آسوده می‌یابد که جان شهرزادش دیگر در خطر نیست.

راستی که روایت کورساکف روایتی است پرماجرا. بسیاری از هنرمندان، شاعران، و نقاشان در دوران اخیر کوشیده‌اند که داستان‌های قدیمی و روایت‌های اسطوره‌ای را به آثار خود بیاورند و آن‌ها را روایت کنند، برخی‌شان هم واقعا چه سزاوار این داستان‌ها را روایت می‌کنند، اما به‌حق که روایت کورساکف از داستان هزار و یک شب، یکی از درخشان‌ترین نمونه‌های تاریخ موسیقی است. چه بهتر که همین آخر هفته، یکی از اجراهای این اثر را در کنار عزیزان خود گوش کنید. یکی از اجراهای فکرشده‌ی این اثر، اجرایی است که ارکستر فیلارمونیک نیویورک به رهبری لئونارد برنستاین بر صحنه‌ی اجرا برده است.

